

در یونان نیز کار آریستوفانس و فروریوس، و در جهان اسلام کسوش ابوالاسود دؤلی در نقطه گذاری و اعرابگذاری قرآن، و سپس کار دانشمندان علم تجوید در وضع علامتهای وقف و وصل برای قرآن مجید، بخشی از کاری بود که امروزه ویراستاران انجام می دهند.

ویراستاری در سده اخیر وارد مرحله نوزایش خود شد. هم قواعد و دستورات آن گسترده شد و هم به صورت یک تخصص و شغل درآمد و گسترش یافت. در آغاز این سده، یعنی به سال ۱۹۰۶، مؤسسه انتشارات دانشگاه شیکاگو، کتابی درباره ویراستاری با عنوان شیوه نامه دانشگاه شیکاگو منتشر ساخت. گزاره نیست اگر گفته شود این کتاب نقطه عطفی در ویراستاری است و با انتشار آن، ویراستاری تولدی دیگر یافت و قواعد و دستورات جدید آن پی افکنده شود.

در ایران با تأسیس مؤسسه انتشارات فرانکلین (سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی فعلی) در دهه سی، ویراستاری به صورت جدید و جدی آن و به عنوان یک شغل، برای نخستین بار مطرح و متداول گردید. از آن پس، ویراستاری در هر دهه رایجتر و گسترده تر گردید؛ تا آنجا که امروزه ناشران خصوصی نیز آثار خویش را پس از جرح و تعدیل ویراستار به چاپ می سپارند.

غرض از این چند کلمه، بیان پیشینه ویراستاری نیست، بلکه بیان آفتی است که هرچه ویراستاری رایجتر می شود، آن آفت هم بیشتر رشد می کند. حقیقت این است که فلسفه وجودی ویرایش، بهبود ساختن وضع نگارش است و از آن رو به ویراستاری رو آورده شد که فرجی در بهبود و بسامان شدن نگارش شود و نویسندگان درست تر و بسامانتر بنویسند. اما از آنجا که «گردش روزگار برعکس است»، گویا کار این یکی هم دارد برعکس مقصود و

۱. کنفوسیوس. منتخب مکالمات. ترجمه و تنظیم حسین کاظم زاده ایرانشهر. (چاپ پنجم: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷). ص ۱۴۱، گفتار پنجم. همچنین ر. ک: ع. وحید مازندرانی. (مترجم). هزار اندرز کنفوسیوس. (چاپ اول: تیرازه، ۱۳۶۳). ص ۱۲۹، فصل چهاردهم.

ویرایش

بهبود غلط در نگارش

محمد اسفندیاری

ویراستاری به مفهوم جدید آن و به عنوان یک تخصص و شغل، سابقه ای چهل ساله در ایران دارد. ولی پیشتر از این در اروپا، و از آن پیشتر در برخی دیگر از کشورها، ویراستاری رواج داشته است. لابد خواننده تعجب می کند اگر گفته شود که ویراستاری سابقه ای هزاران ساله دارد. نمی خواهم بگویم که زادگاه این یکی هم به یونان و به عصر معلم اول برمی گردد؛ بلکه پیشتر از آن، یعنی در حدود پانصد سال پیش از میلاد، ویراستاری به عنوان یک شغل دولتی مرسوم بوده است. کدام گزارشگری بهتر از کنفوسیوس که می گوید:

در کشور «چونگ» ... چهار مأمور با فضل و دانش نوشته های دولتی را ترتیب می دادند: «بی شن» گرده نوشته ها را حاضر می کرد، «شی شو» آنها را تدقیق و تصحیح می نمود، «تزی یو» شیوه عبارات را نظم می داد و «دونگ لی» آخرین جلا و پیرایش را به آنها می بخشید.^۱

مطلوب خویش پیش می‌شود.

در اینکه ویرایش دارای فایده ذاتی است، نه تردیدی است و نه بحثی؛ بحث درباره زبان و آفت عارضی آن است.^۱ یعنی اینکه امروزه ویرایش بهانه غلط در نگارش و موجب دیمی و سرسری نویسی شده است.

در گذشته که این همه ویراستار وجود نداشت و از ویراستار هم تا این اندازه انتظار نمی‌رفت، هرکسی که دست به قلم می‌برد، به کوشش و دقت خویش تکیه می‌کرد و می‌کوشید تا درست و استوار بنویسد. اما امروزه با وفور ویراستاران و انتظارهای فوق‌العاده‌ای که از آنان می‌رود، بسیاری از نویسندگان، دیگر آن کوششها و دقت‌هایی را که گذشتگان می‌کردند، متحمل نمی‌شوند. توجیه و بهانه آنها هم این است که بالاخره کتابشان به ویراستار سپرده می‌شود و او نه تنها غلط‌هایش را اصلاح می‌کند، بلکه رنگ و روغنی هم به آن می‌دهد.

باری، امروزه نویسندگان با اتکا به وجود ویراستاران، ولابد بد بیضائی که در آنان سراغ دارند، دیگر آن دقت‌های میکروسکوپی را که سلف صالح آنان در گذشته می‌کردند - با آنکه میکروسکوپ هم وجود نداشت - بر خرد هموار نمی‌کنند. فسراتر از این، برخی هم به پشت‌گرمی ویراستاران، باری به هر جهت نویس و سر به هوا نویس شده‌اند. در حالی که وضع قواعد نقطه‌گذاری (سجاولندی) و رسم الخط و مانند آنها برای این بود که نویسندگان درست‌تر و جمع‌جووتر بنویسند و با رعایت این قواعد جدید، نوشته خویش را خوشخوانتر و زودخوانتر کنند. اما «از قضا سرکنگبین صفرا فزود» و نویسندگان نه تنها در بند رعایت قواعد نقطه‌گذاری و رسم الخط نیستند، بلکه با سرهم‌بندی و دست‌پاچگی، کیلویی و کتیره‌ای می‌نویسند و می‌گویند که بالاخره ویراستار آن را تصحیح و بسامان می‌کند. آری، شد غلامی که آب جوی آرد/آب جوی آمد و غلام ببرد.

اما آفت دیگری که از رهگذر ویرایش دامنگیر نگارش شده، ورود عده‌ای تنک‌مایه و بی‌سواد به عالم نویسندگی است. گفتنی است که در گذشته اصولاً طبقه‌ای به نام

نویسندگان وجود نداشت و کسی صرفاً نویسنده خوانده نمی‌شد. آنچه به چشم می‌خورد، عالم بود و عالم وجود داشت. طبقات المفسرین و طبقات الفلاسفه و طبقات الفقهاء وجود داشت، اما طبقه‌ای به نام نویسندگان به چشم نمی‌خورد.^۲ شیخ طوسی و ابن سینا و زکریای رازی و ملاصدرا و دیگران، نویسنده خوانده نمی‌شدند و خود را هم نویسنده نمی‌شمردند. اینان عالمانی بودند که پس از عمری دود چراغ خوردن و زانو در شکم فرو بردن و آموختن، چون ضنّت علمی را روانی شمردند و بر خود هم فرض می‌دانستند که آنچه را آموخته‌اند، بگسترند و پیاموزند، با احتیاط دست به قلم می‌بردند. اما امروزه با گسترش صنعت چاپ از یکسو، و وفور ویراستاران از سوی دیگر، عده‌ای بی‌مایه که تا عالم شدن خیلی راه دارند، به عالم نویسندگی وارد شده‌اند. دلگرمی اینها هم به وجود ویراستاران است که بالاخره کتابشان از زیر چشم‌های تیزبین آنان می‌گذرد و جرح و تعدیل می‌شود.

آفت سوّمی که از رهگذر ویرایش گریبانگیر نگارش شده، دست به قلم نبردن و کتاب نوشتن است. یعنی نوشتن یک کتاب، بی‌آنکه یک کلمه نوشت! لابد خواننده می‌پرسد که چگونه؟ روشتر بگویم که امروزه برخی به اتکای قلم ویراستاران، به جای اینکه خود دست به قلم بزنند و کلمه به کلمه بنویسند، راه به راه سخنرانی می‌کنند و از همان

۱. ابن رشد می‌گوید: «آنچه ذاتاً سودمند است به واسطه زیان‌هایی که بالعرض وارد بر آن می‌شود نباید ممنوع شود». ابوالولید محمد بن رشد. فصل المقال فی مابین الحکمة و الشریعة من الاتصال. ترجمه سید جعفر سجّادی. (انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۸). ص ۳۸.

موضوع مورد بحث ما ویرایش است که ذاتاً سودمند است و بالعرض زیان‌هایی بر آن وارد شده و با وصف این، ایرادی بر آن نیست. باران که در لطافت طبعش خلاف نیست/در باغ لاله روید و در شوره زار خس.

۲. البته بودند کسانی که کاتب یا دبیر (منشی) خوانده می‌شدند و حتی یک طبقه هم تشکیل می‌دادند، اما اغلب اینان در شمار عالمان نبودند و حلقه درس نداشتند و به تألیف نمی‌پرداختند، بلکه از دیوانیان شمرده می‌شدند و عهده‌دار کارهای نگارشی خلفا و سلاطین بودند. برای تحقیق درباره این گروه و چگونگی کار آنان رجوع شود به: عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر. قابوس‌نامه. باب سی‌ونهم؛ احمد نظامی سمرقندی. چهارمقاله. مقاله اول.

است که کتابی بی رنگ یا کم رنگ را در آن فرومی برند و اثری با آب و رنگ از آن درمی آورند. و ویراستار هم استاد صاحب کرامتی است که با ید بیضای خویش هر کتاب سست و پریشانی را بسامان و خوشخوان می کند. حال آنکه هم این تصور از ویراستاری نادرست است و هم این همه انتظار از ویراستار.

گفته اند - و درست هم گفته اند - که «بزک بر صورت زیبا نشیند». بخشی از کار ویرایش هم آرایش و بزک کردن کتاب است. و البته هنگامی که نوشته ای نازیبا و بدترکیب باشد، ویرایش، یعنی همان آرایش آن، بی فایده است. هرچه نوشته ای استوار و زیبا باشد، در ویرایش هم استوارتر و زیباتر از آب درمی آید؛ و هرچه نوشته ای سست و نازیبا باشد، در ویرایش هم دست ویراستار بسته می شود و کوشش او به جایی نمی رسد. به گفته سعدی: کوشش بی فایده است و سسمه بر ابروی کور. در واقع خلعت دیبای ویرایش تنها به قامت کتابی برانده است که خلقت زیبا داشته باشد. اصولاً کتابی شایسته و قابل ویرایش است و ویرایش آن خوب از آب درمی آید که نشر آن حداقل متوسط باشد. ویراستار متوسط می تواند نثر متوسط یک کتاب را خوب و خوشخوان و زود خوان کند. حال اگر نثر یک کتاب، خوب باشد که چه خوبتر. ویراستار متوسط می تواند نثر آن را خوبتر و بسی دندانگیر و دلچسب کند و هنر خود را بخوبی نشان دهد. اما اگر نثر کتابی سست و لقی باشد، نه از دست ویراستار متوسط کاری ساخته است و نه از دست ویراستار خوب. چنین نوشته ای باید دو یا چندبار نویسی شود و نه ویرایش. هنگامی که خانه ای از پای بست ویران است، نقش ایوان آن بی حاصل است. مقصود این است هنگامی

سخنرانیها، کتاب می سازند. ^۱ بدین صورت که نوار ضبط شده سخنرانی خویش را به ویراستاران تحویل می دهند و از آنها کتاب پس می گیرند. اینان - که معمولاً از افراد نامدار و دانشمند هستند - با پول و یا امتیاز دادن به ویراستاران، آنان را به کار می گیرند و در عوض، ویراستاران هم سخنرانی آنان را به روی کاغذ می آورند و بازنویسی و تصحیح و مستند می کنند. عیب چنین کاری این است که آن دقتها و موشکافیها و تتبعات و تأملاتی که در نگارش کتاب می شود، در سخنرانی نمی شود و از دست ویراستاران نیز این همه بر نمی آید. به هر حال، ویراستار، ویراستار است و محقق، محقق، و «هر کسی را بهر کاری ساختند». (کلّ میسر لما خلق له.) از این رو ویراستاران نمی توانند از یک سخنرانی معمولی، یک کتاب تحقیقی بسازند. اگر هم بتوانند، چنین کاری نمی کنند و آن را وظیفه خود نمی دانند.

کوتاه سخن اینکه سه آفت عارضی که دامنگیر نگارش شده عبارت است از: ۱. کاسته شدن از دقت نویسندگان و حتی سر به هوانویس و سرسری نویس شدن برخی از آنها؛ ۲. ورود عده ای تنک مایه و بی سواد به عالم نویسندگی و به عبارت دیگر، بازاری شدن نویسندگی؛ ۳. جانشین شدن سخنرانی به جای تألیف و در نتیجه، افت سطح تحقیقی و علمی کتابها. حال چگونه می توان این سه آفت را زدود؟ بی درنگ سه راه به نظر می رسد: یکی اینکه ناشران، کتابهایی را که نثرشان ضعیف است به نویسندگانشان بازگردانند و از آنها بخواهند کتابشان را با رعایت قواعد ویرایشی، بازنویسی کنند و از هر گونه دقتی فروگذاری نکنند. دوم اینکه ویراستاران، کتابهای ضعیف را برای ویرایش نپذیرند و این دسته از آثار را با مهر «غیر قابل ویرایش» به نویسندگانشان برگردانند. سوم اینکه باید تصویری را که نویسندگان از کار ویراستاری و ویراستار دارند، اصلاح کرد. به نظر می رسد نویسندگان می دانند که ویراستاران چه می کنند، اما گویا نمی دانند که ویراستاران چه نمی کنند. از این رو تصور نادرستی از ویراستاری دارند و انتظار معجزه از ویراستاران. لازم است در این باره اندکی درنگ کنیم. برخی می پندارند که ویراستاری یک نوع خم رنگرزی

۱. گفتن ندارد که نمی توان سخنرانیهایی را که امروزه القا می شود، با امالی، که در گذشته کم و بیش رایج بوده، مقایسه کرد. در امالی، استاد یا شیخ کمتر از پیش خود چیزی می گفته و بیشتر به نقل اخبار می پرداخته است. مضافاً اینکه آنچه شیخ املا می کرد، در محیطی کاملاً علمی و برای شاگردانش بود و در نقل اخبار یا نکته های ادبی از هیچ دقتی فروگذاری نمی شد. برای نمونه اشاره می کنیم که امالی شیخ مفید از سال ۴۰۴ تا ۴۱۱ قمری تدوین شد.

که کتابی سست و نثر آن آشفته است، تنها راه در بازنویسی آن است و ویرایش آن بی‌ثمر است.

آنان که تصور نادرستی از ویراستاری دارند، به تبع آن، انتظارات فوق‌العاده‌ای از ویراستار دارند. برخی می‌پندارند هر رطب و یابی که بیافند، ویراستار می‌تواند آن را جفت و جور کند و از آن کتابی خواندنی و ماندنی بسازد. یا اینکه ویراستار با یک سلسله ترفندها و فوت و فنهایی می‌تواند کتابی آشفته را تبدیل به کتابی شسته رفته کند. گو اینکه از دست برخی از ویراستاران خیلی چیزها برمی‌آید و می‌توانند با از خود مایه گذاشتن برای یک کتاب سست و بازنویسی آن، آن را تبدیل به کتابی خواندنی کنند، اما هیچگاه این کار را نمی‌کنند. زیرا ویراستار خوبی که توانایی این کار را داشته باشد، صرفه در این می‌بیند که به جای آن همه کوشش برای یک کتاب ضعیف و تبدیل آن به یک کتاب متوسط، چند کتاب متوسط را ویرایش و تبدیل به چند کتاب خوب کند.

گذشته از این، هر ویراستاری در حکم دایه کتاب است و هر کتابی در حکم فرزند نویسنده. هنگامی که نویسنده‌ای، سرسری و سر به هوا بنویسد و از وظایف خویش در نوشتن شانه خالی کند، چگونه از ویراستار انتظار دارد که در برابر کلمه کلمه کتاب او توقف کند و کلی دقت و وسواس به خرج دهد. هنگامی که مادری برای فرزندش دل نمی‌سوزاند، چگونه از دایه انتظار دلسوزی دارد. بگذریم از اینکه گفته‌اند «مادر را دل می‌سوزد و دایه را دامن».

می‌گویند شعار ویراستاران این است: «من دلسوزی می‌کنم».^۱ البته که چنین است. تا هنگامی که ویراستاری، دلسوز نباشد و دلش برای کتابی که ویرایش می‌کند، نتپد و تب و تاب آن را نداشته باشد، ثمره کارش چنگی به دل نمی‌زند. اما دلسوزی ویراستار نسبت به کتابی، بستگی به دلسوزی نویسنده به آن دارد. هنگامی که نویسنده‌ای، دلسوزی برای کتاب خویش نکند، نمی‌تواند دلسوزی ویراستار را برانگیزد و یا انتظار دلسوزی از او داشته باشد. دلسوزی نویسنده برای کتابش هم از آنجا معلوم می‌شود که در نگارش آن وسواس و دقت به خرج داده باشد و از هر

گونه کوششی برای بسامان کردن آن فروگذاری نکرده باشد. هر اندازه نویسنده‌ای برای کتاب خویش دلسوزی کند و با وسواس و دلوپسی آن را بنویسد، به همان اندازه و حتی بیشتر، دلسوزی ویراستار را برمی‌انگیزد.

این را هم بگویم نویسندگانی که به پشتگرمی ویراستاران، آشفته و پریشان می‌نویسند، از این مهم غافل هستند که آشفته و مغشوش هم فکر می‌کنند. چه، زبان و فکر به یکدیگر سخت پیوسته است و آشفتگی زبان دلالت بر آشفتگی فکر دارد.^۲ مولوی می‌گوید:

هر عبارت خود نشان حالتی است

حال چون دست و عبارت آلتی است.^۳

بفرض اینکه ویراستاران هر نثر سست و آشفته‌ای را رنگ و جلا دهند و بسامان کنند، آیا فکری را هم که از طریق زبان اداء شده است، قوت می‌بخشند و بسامان می‌کنند؟ گو اینکه زبان تنها شرط تفکر نیست، ولی این دو با یکدیگر سخت رابطه دارند و نارساییهای آنها در یکدیگر بازتاب می‌یابد. زبان آینه فکر انسان است و فکر هر کس در پس عبارات او چنان دیده می‌شود که سنگریزه‌ها در پس چشمه پاک. به گفته ناصر خسرو:

به حکمت چون شد آبادان دلت، نیکوسخن گشتی

که جز ویران سخن ناید برون از خاطر ویران^۴

۱. الزی مایزر استینتون. «ویراستار چگونه آدمی است و چه می‌کند؟» ترجمه ناصر ایرانی. در کتاب برگزیده مقاله‌های نشر دانش (۱): درباره ویرایش. (چاپ اول: تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵). ص ۵.
۲. درباره رابطه زبان و فکر با یکدیگر رجوع شود به: الکساندر ر. لوریا. زبان و شناخت. ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده. (ارومیه، انتشارات انزلی، ۱۳۶۸)؛ محمدرضا باطنی. زبان و تفکر. (چاپ چهارم: تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۶۹). ص ۱۱۵-۱۲۲، مقاله «رابطه زبان و تفکر»؛ احمد سمعی. «فکر و زبان». مجله معارف. (دوره چهارم، شماره ۳، آذر-اسفند ۱۳۶۶). ص ۳۷-۶۷.
۳. مشوی. دفتر دوم، بیت ۳۰۲.
۴. دیوان ناصر خسرو. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. (چاپ سوم: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸). ص ۲۹۲، قصیده ۱۳۶.